


Polysemous Compounds Ending in “puf (wear.PRES)” in Persian: Construction Morphology Approach

Bakhshipour, Ameneh¹ 

Ameri, Hayat² 

Bahrami Khorshid, Sahar³ 

Kord Zaferanloo, Aliye⁴ 

Tarbiat Modares University Department of
Linguistics, Faculty of Humanities, Tarbiat
Modares University, Tehran, Iran

Tarbiat Modares University Department of
Linguistics, Faculty of Humanities, Tarbiat
Modares University, Tehran, Iran

Department of Linguistics, Faculty of
Humanities, Tarbiat Modares University,
Tehran, Iran

Tarbiat Modares University Department of
Linguistics, Faculty of Humanities, Tarbiat
Modares University, Tehran, Iran

Abstract

The purpose of the current research is to investigate the compound words ending in “puf” in Persian language within the construction morphology framework (Booij, 2010, 2015). In this regard, the constructional schemas and subschemas related to words ending in “puf” were identified and analyzed, their polysemous network was drawn and their semantic variations were explained. Research data have been extracted from various sources, including Dehkhoda dictionary, Sokhan dictionary (Anvari, 1381), Zanso ditionary (Keshani, 1372) and Persian orthography dictionary (Sadeghi and Zandi-Moghadam, 1391). The results of the research showed that the present tense stem “puf” can be combined with words from grammatical categories including nouns, adjectives and adverbs. In these compounds, “puf” can be the present tense stem of two different verbs “pufidan (to wear)” and the other is its causative form “pufāndan (to cover)”. Compounds ending in “puf”, meaning “pufidan”, are placed in the two semantic categories of agent and property (human, non-human creature, thing and place). Compounds ending in “puf”, meaning “pufāndan”, are placed in three semantic categories: agent, property (human, thing and place) and instrument. The results of the investigations also show that the polysemy of words ending in “puf” is caused by 4 different factors. The first factor is the two-facedness of “puf” (the infinitives of two separate verbs of “pufidan” and “pufāndan”). The second factor is the metaphorical expansion of the meaning of “pufāndan”, which in some words is equivalent to hiding and not revealing, and not physical covering. The third factor is descriptive deletion, which causes the accompanying adjective to become a noun. The fourth factor is borrowing, which can be seen in many words approved by the Persian Language and Literature Academy.

Keywords: compound, construction morphology, present stem, construction schema, polysemy

1. ameneh.bakhshipour@modares.ac.ir




2. h.ameri@modares.ac.ir

3. sahbahrami@modares.ac.ir

4. akord@modares.ac.ir

How to cite: Bakhshipour, A., Ameri, H., & Bahrami Khorshid, S. (2022). Polysemous Compounds Ending in “puf” in Persian: A Constructionist Account. *Language and Linguistics*, 18(36), 295-321. doi: 10.30465/lsi.2023.45518.168610:03

چندمعنایی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال پوش در زبان فارسی: رویکرد صرف ساخت

دانشجوی دکترای زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران	بخشی پور، آمنه 
دانشیار زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران	عامری، حیات 
دانشیار زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران	بهرامی خورشید، سحر 
دانشیار زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران	کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه

چکیده: هدف پژوهش حاضر بررسی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال پوش در زبان فارسی در چارچوب نظریه صرف ساخت (بوی ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵) است. در این راستا طرح‌واره‌ها و زیرطرح‌واره‌های ساختی ناظر بر واژه‌های مختوم به پوش شناسایی و تحلیل گردید، شبکه چندمعنایی آن‌ها ترسیم شد و تنوعات معنایی آن‌ها تبیین گردید. داده‌های پژوهش از منابع مختلفی شامل فرهنگ دهخدا، فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ۱۳۸۱)، فرهنگ فارسی زانسو (کشانی، ۱۳۷۲) و فرهنگ املائی خط فارسی (صادقی و زندی‌مقدم، ۱۳۹۱) استخراج شده‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهند ستاک حال پوش می‌تواند با واژه‌هایی از مقوله‌های دستوری شامل اسم، صفت و قید ترکیب شود. در این ترکیب‌ها، پوش می‌تواند ستاک حال دو فعل متفاوت پوشیدن و دیگری صورت سببی آن یعنی پوشاندن باشد. واژه‌های مرکب ساخته‌شده با ستاک حال پوش، به معنای پوشیدن در دو

مقوله معنایی کنشگر و ویژگی (انسان، جاندار غیرانسان، چیز و مکان) قرار می‌گیرند. واژه‌های مرکب ساخته‌شده با ستاک حال پوش، به معنای پوشاندن در سه مقوله معنایی کنشگر، ویژگی (انسان، چیز و مکان) و ابزار قرار می‌گیرند. نتایج بررسی‌ها همچنین نشان می‌دهند که چندمعنایی واژه‌های مختوم به ستاک حال پوش ناشی از ۴ عامل مختلف است. عامل اول دوجهی بودن ستاک پوش (از مصدرهای دو فعل مجزای پوشیدن و پوشاندن) است. دومین عامل بسط استعاری معنای پوشاندن است که در برخی واژه‌ها معادل با پنهان ساختن و افشا نکردن است و نه پوشاندن فیزیکی. سومین عامل حذف موصوف است که موجب می‌شود صفت همراه آن به اسم تبدیل شود. عامل چهارم وام‌گیری است که در بسیاری از واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ترکیب، صرف ساخت، ستاک حال، طرح‌واره ساختی، چندمعنایی.

۱ مقدمه

ترکیب یکی از مهم‌ترین فرآیندهای واژه‌سازی در بیشتر زبان‌های جهان است. در زبان فارسی نیز ترکیب را می‌توان زایاترین فرآیند واژه‌سازی دانست به طوری که طبق نظر طباطبایی (۱۳۸۶: ۱۸۶)، بیشتر واژه‌های غیرساده^۱ در این زبان از نوع مرکب هستند و در بیش از ۷۰ درصد واژه‌های ساخته فرهنگستان نیز از ترکیب استفاده شده است. یکی از الگوهای واژگانی بسیار زایا و پرکاربرد در زبان فارسی ساخت کلمات مرکب با الگوی [X-ستاک حال فعل] است. حجم وسیعی از واژه‌های مرکب فارسی از ترکیب اسم، صفت، قید یا ضمیر با ستاک حال فعل ساخته شده‌اند. این الگوی واژه‌سازی امروزه نیز جزء الگوهای زایا و پرکاربرد محسوب می‌شود و در واژه‌های ساخته فرهنگستان و همچنین در واژه‌سازی‌های روزمره فارسی‌زبانان موارد زیادی از واژه‌های دارای ساختار [اسم/صفت/قید/ضمیر + ستاک حال فعل] را می‌توان مشاهده نمود، مانند نان‌آور، خوش‌پوش، آرام‌پز و زیرانداز.

هدف پژوهش حاضر این است که واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال پوش را درچارچوب نظریه صرف ساخت^۲ (بوی^۳ ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵) بررسی نماید. مسئله‌ای که پس از بررسی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال پوش مشاهده می‌شود، وجود تنوعات معنایی است. به این ترتیب پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که آیا می‌توان تنوعات

1. complex
2. Construction Morphology
3. G. Booij

معنایی این واژه‌ها را از رهگذر برخی سازوکارهای شناختی تبیین کرد؟ برای این منظور تلاش می‌شود که طرح‌واره‌ها و زیرطرح‌واره‌های ساختی ناظر بر واژه‌های مرکب حاوی این ستاک شناسایی و تحلیل گردند، شبکه چندمعنایی آن‌ها ترسیم شود و تنوعات معنایی واژه‌های مختوم به این ستاک تبیین گردد. برای گردآوری داده‌های پژوهش از منابع مختلفی شامل فرهنگ دهخدا، فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ۱۳۸۱)، فرهنگ فارسی زانسو (کشانی، ۱۳۷۲)، فرهنگ املائی خط فارسی (صادقی و زندی مقدم، ۱۳۹۱) و همچنین فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی استفاده خواهد شد. علاوه بر این، به منظور تکمیل داده‌ها و جمع‌آوری واژه‌های روزمره و به‌روز فارسی از جستجوی اینترنتی نیز استفاده خواهد شد. نتایج این پژوهش می‌تواند ما را به شناخت عمیق‌تری از فرآیند واژه‌سازی ترکیب و به‌ویژه ساختارهای حاوی ستاک حال فعل در زبان فارسی برساند و همچنین در زمینه‌هایی از قبیل واژه‌گزینی، ترجمه ماشینی، تدوین پیکره‌های واژگانی زبان فارسی و آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان دستاورد عملی داشته باشد.

۲ پیشینه

با توجه به اهمیتی که فرایند ترکیب در واژه‌سازی زبان فارسی دارد، پژوهشگران حوزه صرف همواره توجه ویژه‌ای به آن داشته‌اند و واژه‌های مرکب را از لحاظ صوری و معنایی و در چارچوب‌های نظری مختلف مورد بررسی قرار داده و طبقه‌بندی‌های مختلفی از آن‌ها ارائه کرده‌اند. یکی از این نظریه‌ها نظریه صرف ساخت است که در سال‌های اخیر بسیار مورد توجه پژوهشگران ایرانی در حوزه صرف قرار گرفته و مطالعات قابل توجهی درباره ساختارهای صرفی زبان فارسی در این چارچوب صورت پذیرفته است. با توجه به چارچوب نظری اتخاذ شده در این پژوهش، در این بخش تنها به مطالعاتی اشاره خواهد شد که فرایند ترکیب را در چارچوب صرف ساخت بررسی کرده‌اند.

ایمانی و همکاران (۱۳۹۷) تنوعات معنایی ساخت [دل-X] را در چارچوب صرف ساخت مورد بررسی قرار داده‌اند. نتایج پژوهش آن‌ها، حاکی از آن است که یک طرح‌واره ساختی عمومی و سه زیرطرح‌واره فرعی، ناظر بر این ساخت هستند و مفهوم «ویژگی متمایزکننده هستار مرتبط با معنای دل و X، انتزاعی‌ترین همبستگی صورت و معنای ناظر بر

-
1. schema
 2. sub-schema

این ساخت است که از تمام محصولات آن برداشت می‌شود. این مطلب متضمن این است که الگوی واژه‌سازی [دل-X] از اساس ساختی صفت‌ساز (ویژگی‌ساز) و چندمنظوره است و کاربرد برخی محصولات آن در مقوله اسم به واسطه فرآیند تبدیل میسر شده و رخداد چنین تبدیلی نتیجه فعال شدن سازوکار مفهومی مجاز است. به دیگر سخن، چندمعنایی که در اینجا با آن روبرو هستیم نه در سطح واژه‌های عینی بلکه در سطح ساخت‌ها و طرح‌واره‌های انتزاعی قابل تبیین است.

ایمانی و رفیعی (۱۳۹۸الف) به تحلیل الگوهای واژه‌سازی [چشم-X] و [X-چشم] در چارچوب صرف ساخت پرداخته‌اند. در این پژوهش، آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که اجزای ساخت و رابطه آن‌ها، دانش دایره‌المعارفی، بافت و همچنین استعاره و مجاز مفهومی، نقش بسزایی در تعیین معنای واژه‌های مرکب حاصل دارند. آن‌ها همچنین به این نتیجه می‌رسند که در این الگوها زیرطرح‌واره‌های مستقل و ساختار سلسله‌مراتبی وجود ندارد و واژه‌های مرکب حاصل، صرفاً مواردی از نمون‌یافتگی‌های عینی برگرفته از انتزاعی‌ترین طرح‌واره‌های ساختی ترکیب یعنی [X-N]، [N-X] و [N-N] هستند و نه برگرفته از زیرطرح‌واره‌های واژه‌سازی متشکل از «چشم».

ایمانی و رفیعی (۱۳۹۸ب) به بررسی ساخت ترکیب‌های نام‌اندام «سر» در چارچوب صرف ساخت پرداخته‌اند. یافته‌های مطالعه آن‌ها نشان می‌دهد که دو طرح‌واره ساختی عمومی و چند زیرطرح‌واره فرعی، نظام سلسله‌مراتبی ساخت [سر-X] را تشکیل می‌دهند. همچنین مفاهیم «هستار مرتبط با معنای سر و X» و ویژگی متمایزکننده هستار مرتبط با معنای سر و X، انتزاعی‌ترین همبستگی‌های صورت و معنای ناظر بر عملکرد این ساخت هستند. در واقع، الگوی [سر-X] از اساس ساختی با قابلیت کارکرد چندگانه است و این چندمعنایی در سطح ساخت‌ها و طرح‌واره‌های انتزاعی و نه در سطح واژه‌های عینی قابل تبیین است. آن‌ها همچنین به این نتیجه می‌رسند که علاوه بر معنای حاصل از ساخت، عوامل دیگری هم‌چون معنای هر یک از اجزای شرکت‌کننده در ساخت و رابطه آن‌ها، دانش دایره‌المعارفی، بافت و ساز و کارهای مفهومی استعاره و مجاز نقش مهمی در تعیین معنای واژه‌های مرکب حاصل از این ساخت دارند.

عظیم‌دخت (۱۳۹۸) در رساله خود به بررسی واژه‌های مرکب ساخته‌شده با ستاک حال «بند»، «خیز»، «فروش»، «پز» و «یاب» پرداخته است. وی به منظور توصیف کارکرد دوگانه اسمی و صفتی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک‌های یادشده در چارچوب صرف ساخت تعداد ۲۰۴۱ واژه متمایز استخراج‌شده از پیکره‌های هم‌زمانی و درزمانی را از لحاظ معنایی

و صوری بررسی کرده است. این واژه‌ها از لحاظ معنایی در چند دسته طبقه‌بندی شده‌اند: ویژگی شخص/شیء عامل، اسم شخص عامل، اسم عامل غیرشخص/ابزار، اسم شغل و اسم مکان. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که در شکل‌گیری مقوله معنایی اسم عامل غیرشخص/ابزار در ساخت‌های [X-یاب]، [X-پز] و [X-بند] نمی‌توان به فرضیه سستی بسط استعاری اسم عامل توسط جست بلکه شکل‌گیری این سه زیرطرح‌واره ابزار را باید ناشی از فرآیند تقریب^۱ دانست که طی آن طرح‌واره اسم ابزار در اثر بسط استعاری در سطح الگو، و نه در سطح واژه‌های منفرد، به صورت طرح‌واره‌ای مستقل حاصل شده است. طرح‌واره اسم شغل نیز که در ساخت‌های [X-یاب]، [X-پز]، [X-بند] و [X-فروش] یافت می‌شود، ناشی از نیاز ارتباطی فارسی‌زبانان در قرن چهارم هجری قمری است. همچنین استدلال شده است که طرح‌واره اسم مکان در ساخت [X-بند] نمی‌تواند براساس سلسله‌مراتب جاننداری از بسط معنایی اسم ابزار حاصل شده باشد، زیرا به جز دو واژه «باربند» و «راه‌بند» برای سایر اسم مکان‌های حاصل از این ساخت در زبان فارسی، اسم ابزار متناظری وجود ندارد.

بهرامی و یزدانی مقدم (۱۳۹۹)، به بررسی چندمعنایی در ترکیب‌های دارای ساخت [X be-VPRES] در چارچوب صرف ساخت پرداخته‌اند. یافته‌های پژوهش آن‌ها نشان می‌دهد که این ساخت چندمعناست و چندمعنایی در سطح ساخت دیده می‌شود. مطالعه آن‌ها نشان می‌دهد در این ساخت مجموعاً پنج معنای کنشگر^۲، بهره‌ور، کنش‌پذیر^۳، ویژگی و پذیرنده^۴ وجود دارد و همه معانی به دست آمده به نوعی با رابطه موجود بین اجزای ترکیب مرتبط هستند. آن‌ها انتزاعی‌ترین یا طرح‌واره‌ای‌ترین معنا در این نوع ساخت را «هستار مرتبط با کنش XV» در نظر می‌گیرند که در رابطه‌ای سلسله‌مراتبی بر ساخت‌های دیگر که هر یک معنای مشخص‌تری دارند، اشراف دارد. در واقع، این پنج ساخت زیرطرح‌واره‌های ساخت انتزاعی بالادست محسوب می‌شوند که برخی از ویژگی‌های آن را به ارث می‌برند.

رزم‌دیده و خیرمند (۱۴۰۰) چندمعنایی واژه‌های مرکب مختوم به «نامه» در چارچوب صرف ساختی را بررسی نموده‌اند. یافته‌های پژوهش آن‌ها نشان می‌دهد که طرح‌واره‌های تصویری، مجاز و استعاره سه سازوکار اصلی عامل چندمعناشدن سازه مشترک «نامه» در

-
1. approximation
 2. agent
 3. theme
 4. patient

واژه‌های مورد بررسی هستند. به علاوه، با استفاده از امکانات صرف ساخت از جمله وجود معنای مقید در قالب اصطلاح ساختی، واژگان سلسله‌مراتبی و وراثت پیش‌فرض نشان می‌دهند که بر ساخت واژه‌های غیرساده مختوم به «نامه»، طرح‌واره‌ای ساختی موسوم به اصطلاح ساختی ناظر است که «نامه» را در وضعیت بینابین ترکیب و اشتقاق قرار می‌دهد و آن را به عنوان «شبه‌وندی» در مسیر دستوری‌شدگی قرار می‌دهد.

بیات (۱۴۰۰) در پایان‌نامه خود به بررسی تنوعات معنایی واژه‌های مرکب مختوم به سه ستاک «ساز»، «دار» و «گیر» پرداخته است. تحلیل‌های وی حاکی از این است که واژه‌های مرکب مختوم به ستاک‌های یادشده دارای نقش‌های معنایی کنشگر، مکان، ابزار و ویژگی هستند. همچنین، این واژه‌ها از لحاظ هسته‌داری، برون‌مرکز هستند و روابط معنایی جزء فعلی و غیرفعلی از نوع کنش‌پذیر، مالکیت و شیوه است.

ظهرابی و رفیعی (۱۴۰۱) به بررسی کلمات مرکب مختوم به ستاک گذشته «بست» در چارچوب صرف ساخت پرداخته‌اند. نتیجه بررسی‌های آن‌ها نشان می‌دهد که واژه‌های دارای ساخت [X-بست] می‌توانند به صورت بالفعل و بالقوه در سه مقوله معنایی اسم کنش، اسم مکان و اسم ابزار قرار بگیرند.

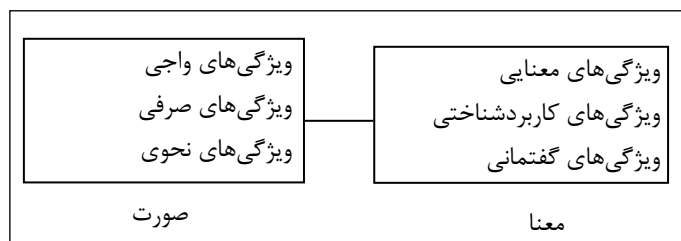
قندی و همکاران (۱۴۰۱) به تحلیل الگوهای واژه‌سازی [عدد-X] در زبان فارسی و تنوعات معنایی، عمومی‌ترین طرح‌واره ساختی ناظر بر عملکرد این الگوی واژه‌سازی و نیز ساختار سلسله‌مراتبی آن‌ها را در واژگان گویشوران فارسی پرداخته‌اند. یافته‌های پژوهش آن‌ها گویای آن است که یک طرح‌واره ساختی عمومی و چندین زیرطرح‌واره فرعی، ناظر بر ساخت ترکیبات «عدد» هستند و مفهوم «ویژگی متمایزکننده هستار مرتبط با معنای عدد و X» انتزاعی‌ترین همبستگی صورت و معنای قابل برداشت از این الگو است. این مطلب بیانگر آن است که الگوی [عدد-X] از اساس ساختی با کارکرد چندگانه است. به دیگر سخن، چندمعنایی که در این جا با آن روبه‌رو هستیم نه در سطح واژه‌های عینی، بلکه در سطح ساخت‌ها و طرح‌واره‌های انتزاعی قابل تبیین است. همچنین، نتایج نشان می‌دهند، معنای اجزای ساخت و رابطه آن‌ها، دانش دانش‌نامه‌ای، بافت و همچنین استعاره و مجاز مفهومی، نقش بسزایی در تعیین معنای شمارواژه‌های صفتی مرکب دارند.

۳ چارچوب نظری

پژوهش حاضر در قالب نظریه صرف ساخت بوی (۲۰۱۰ و ۲۰۱۵) انجام شده است. این

نظریه که منشعب شده از دستور ساخت^۱ (گلدبرگ^۲، ۱۹۹۵) است، رویکرد ساخت‌بنیان به حوزه صرف دارد و می‌کوشد هم الگوهای واژه‌سازی (اعم از اشتقاق، ترکیب، تبدیل)، هم فرآیندهای تصریفی و هم سایر پدیده‌ها و سازوکارهای مرتبط با این دو را بر اساس دو مفهوم کلیدی ساخت^۳ و طرح‌وارهای ساختی^۴ تحلیل و تبیین نماید. به باور بوی صرف ساخت دارای سه ویژگی کلیدی است: ۱. در این نظریه الگوهای ساخت‌واژی به مثابه ساخت در نظر گرفته می‌شوند. ۲. در این نظریه میان دستور و واژگان مرزی وجود ندارد. ۳. صرف باید واژه‌بنیان^۵ باشد و نه تکواژبنیان^۶ (بوی، ۲۰۱۸: ۳).

در این نظریه، ساخت دارای دو بخش یا دو قطب معنایی و صوری است و میان این دو بخش رابطه نظام‌مندی وجود دارد. بخش صوری ساخت‌ها شامل ویژگی‌های صرفی-نحوی و ویژگی‌های واجی است. بخش معنایی ساخت‌ها شامل ویژگی‌های معنایی، ویژگی‌های کاربردشناختی و ویژگی‌های گفتمانی است (بوی، ۲۰۱۶: ۴۲۷). شکل زیر بازنمایی یک ساخت و قطب‌های صوری و معنایی آن را نشان می‌دهد.



شکل ۱. ساخت در نظریه صرف ساخت (بوی، ۲۰۱۶: ۴۲۷)

در نظریه صرف ساخت، الگوهای واژه‌سازی به مثابه طرح‌واره‌هایی انتزاعی و به صورت جفت‌هایی از صورت-معنا در نظر گرفته می‌شوند و باور بر این است که واژه‌های غیرساده منفرد زبان بر اساس این طرح‌واره‌ها شکل می‌گیرند. این طرح‌واره‌ها خود انتزاع‌یافته از واژه‌های عینی زبان‌اند. به این صورت که وقتی سخنگویان یک زبان به‌طور

1. Construction Grammar
 2. A. E. Goldberg
 3. construction
 4. constructional schema
 5. lexeme-based
 6. morpheme-based

مکرر و مداوم با واژه‌های غیرساده مواجه می‌شوند در اثر این مواجهه مکرر طرح‌واره‌هایی را انتزاع می‌کنند. به عنوان مثال، وقتی که یک سخنگوی زبان فارسی با تعداد زیادی از واژه‌هایی نظیر «هنرمند، ثروتمند، نیرومند، زورمند، توانمند» روبرو می‌شود، در ذهن او الگوی ساخت‌واژی [اسم + مند] صفت شکل می‌گیرد. تمامی این واژه‌ها صفت‌هایی هستند که با اسم‌های «هنر، ثروت، نیرو، زور، توان» رابطه‌ی نظام‌مندی در صورت و معنا دارند. بنابراین، این الگوی ساخت‌واژی را می‌توان در قالب یک طرح‌واره‌ی ساختی به شکل زیر بیان کرد:

$$1) [X]_{Ni} - \text{mænd}]_{Aj} \leftrightarrow [\text{Property of having SEM}]_j$$

در طرح‌واره‌ی فوق، پیکان دوسر نشان‌دهنده‌ی ارتباط دوسویه بین صورت و معناست. بخش‌صوری طرح‌واره که در سمت چپ نشان داده شده است، بیانگر این است که واژه‌ای از مقوله اسم (N) باوند «-mænd» ترکیب شده است و واژه‌ای از مقوله صفت (adj) ساخته است. بخش معنایی طرح‌واره که در سمت راست پیکان قرار دارد، معنای کلی طرح‌واره را به صورت انتزاعی بیان می‌کند. در این الگو نمایه‌های i و j، نمایه‌های معنایی هستند. SEM_i به معنای X اشاره دارد و نمایه j بیانگر آن است که معنای کلی ساخت با صورت کلی آن دارای پیوند است. متغیر X را یک شکاف^۱ می‌نامند که می‌تواند با عناصری از مقوله اسم پر شود. بنابراین، اگر این شکاف با اسم «دانش» پر شود، صفت «دانشمند» به دست می‌آید. صفت‌هایی مانند «هنرمند، نیرومند، زورمند، دانشمند» نمونه‌ی یافتگی‌هایی^۲ از طرح‌واره موردنظر هستند. این نمونه‌ی یافتگی‌ها که واژه‌های عینی و بالفعل زبان هستند «برساخت»^۳ نیز نامیده می‌شوند. مطابق دیدگاه نظریه‌ی صرف ساخت و به‌طور کلی رویکرد ساخت‌بنیان، دانش‌زبانی سخنگویان هم شامل دانش ساخت‌ها (یا طرح‌واره‌های ساختی) است و هم برساخت‌ها (موارد ویژه و عینی). اهل زبان ابتدا واژه‌های بالفعل و عینی زبان خود را در کاربردهای روزمره‌ی زبان فرامی‌گیرند و سپس براساس رابطه‌ی نظام‌مند بین صورت و معنای آن‌ها دست به طرح‌واره‌سازی می‌زنند؛ پس از آنکه طرح‌واره‌ها شکل گرفتند، خود آن‌ها به منبعی برای تولید واژه‌های جدید تبدیل می‌شوند و در نتیجه می‌توان گفت که طرح‌واره‌ها در واقع نیروی زاینده‌ی دستور زبان هستند (بوی، ۲۰۱۳: ۲۵۶).

1. slot
2. instantiation
3. construct

یک اصل مهم در نظریه صرف ساخت این است که واژگان^۱ زبان را بسیار ساختارمند می‌داند. این ساختارمندی به خاطر وجود طرح‌واره‌ها و زیرطرح‌واره‌ها است. زیرطرح‌واره‌ها نمونه‌هایی از طرح‌واره‌ها هستند که معنای مشخص‌تر و جزئی‌تر دارند. هر طرح‌واره می‌تواند یک یا چند زیرطرح‌واره داشته باشد.

۴ تحلیل داده‌ها

در این بخش به توصیف و تحلیل تنوعات معنایی کلمات مرکب مختوم به ستاک حال پوش در زبان فارسی، در چارچوب صرف ساخت می‌پردازیم. همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، داده‌های پژوهش از منابع مختلفی شامل فرهنگ دهخدا، فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ۱۳۸۱)، فرهنگ فارسی زانسو (کشانی، ۱۳۷۲)، فرهنگ املائی خط فارسی (صادقی و زندی‌مقدم، ۱۳۹۱)، فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی و جستجوی اینترنتی گردآوری شده‌اند. لازم به ذکر است واژه‌هایی که در فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ۱۳۸۱)، دارای برجسب منسوخ و یا قدیمی بودند از پژوهش کنار گذاشته شدند. همچنین تنها واژه‌هایی با ساخت [X-پوش] مورد بررسی قرار گرفتند که جزء اول واژه‌ای ساده است. به این ترتیب، واژه‌هایی چون تک‌لایه‌پوش که در آن جزء اول اسم مرکب است و واژه‌ای مانند کت و شلوارپوش که جزء اول با عطف دو واژه به ستاک حال پوش پیوسته است از پیکره پژوهش حذف گردیدند. همچنین واژه‌هایی با ساخت [X-پوش] مشاهده شد که به مقوله معنایی اسم یک شرکت صنعتی تعلق داشتند. ابتدا این واژه‌ها به لحاظ معنایی دسته‌بندی شدند، اما در انتها به دلیل مسائل ریشه‌شناختی (عامیانه) و دلایل و روند نامگذاری مبهم آن‌ها از پیکره پژوهش حذف گردیدند؛ هم‌چون شرکت صنعتی زاگرس پوش و شرکت صنعتی مروارید بهامین پوش که هر دو تولیدکننده پوشاک هستند. علاوه بر این موارد واژه‌هایی با معنای مشابه مشاهده گردید که صرفاً تفاوت سبکی^۲ داشتند همچون خانه‌پوش و خونه‌پوش و یا سیاه‌پوش و سیه‌پوش که در تفکیک معنایی فقط یکی از آن‌ها لحاظ گردید. در نهایت ۱۵۲ کلمه مرکب مختوم به ستاک حال پوش باقی ماند. در این ترکیب‌ها، پوش می‌تواند ستاک حال دو فعل مجزا باشد یکی فعل پوشیدن و دیگری صورت سببی آن یعنی فعل پوشاندن. فارسی‌زبانان براساس تجربیات و

1. lexicon
2. stylistic

دانشی که از دو عمل پوشیدن و پوشاندن دارند، طرح‌واره‌های متفاوتی از این دو فعل در ذهن خود ساخته‌اند که شرح آن در زیر آمده است.

۴-۱ واژه‌های مرکب ساخته‌شده با ستاک حال پوش از فعل پوشیدن

در واژه‌های مرکب ساخته‌شده با ستاک حال پوش، به معنای پوشیدن، ستاک حال پوش می‌تواند با واژه‌هایی از مقوله‌های دستوری اسم، صفت و قید ترکیب شود. در این گروه از واژه‌ها رابطه دستوری بین جزء اول و دوم به دو صورت برقرار است:

الف) مفعول مستقیم (صریح)^۱: در واژه‌هایی مانند *خلخال‌پوش*، *گلیم‌پوش* و *کفن‌پوش* کلمات *خلخال*، *گلیم* و *کفن* مفعول مستقیم ستاک فعل پوشیدن هستند.

ب) مفعول غیرمستقیم (غیرصریح)^۲: در واژه‌هایی همچون *برف‌پوش*، *چمن‌پوش* و *لاله‌پوش* کلمات *برف*، *چمن* و *لاله* مفعول غیرمستقیم ستاک فعل پوشیدن هستند. جزء غیرفعلی در این مجموعه از واژه‌ها چهار نقش معنایی کنش‌پذیر، شیوه، مکان و خاستگاه را دارد:

الف) کنش‌پذیر:

۱) سالیان درازی است که در پناه و تباری با شاهان *چکمه‌پوش* و سرسپردگی به قدرت‌مداران جهان‌خوار عامل استعمار و استثمار و عقب‌ماندگی ملت آزادی‌خواه ایران شده‌اند.

ب) شیوه:

۲) ترکیب این گروه‌ها شامل یک حاجی و یک سیاه و یک بچه رقااص و یک ترک و یک زن پوش^۳ بود.

۳) تنگ‌دست‌ترین مردم آن روستا *ژنده‌پوش* بی‌سروپایی بود که بیشه‌ای نداشت.

ج) مکان:

۱. این اصطلاح برای اشاره به نقش معنایی کنش‌پذیر (چیزی که تحت تاثیر عمل فعل قرار می‌گیرد) اطلاق می‌شود. یکی از مشخصه‌های آن این است که در جملات مجهول تبدیل به فاعل جمله می‌شود (احمد حسن را کشت ← حسن کشته شد) (راسخ‌مهند، ۱۳۹۳: ۳۲۶؛ به نقل از باسمن، ۲۰۰۶).

۲. این نقش نحوی به کمک حالت برای (حالت اسم جاننداری که، متأثر از وضعیت یا عملی که فعل آن را مشخص می‌کند) نشان داده می‌شود. اگر چه حالت‌های مفعولی و اضافی (وقتی به عنوان مفعول دوم مورد استفاده قرار گیرند) نیز گاهی مفعول غیر صریح را نشان می‌دهند. در فارسی حرف اضافه وظیفه نشان دادن مفعول غیرصریح را بر عهده دارد (مانند: مینا کتاب را به من داد) (راسخ‌مهند، ۱۳۹۳: ۳۲۷؛ به نقل از باسمن، ۲۰۰۶).

۳. مردی که در نمایش لباس زنانه می‌پوشد و نقش زن را بازی می‌کند.

- (۴) در زیر **بالا پوش**^۱ پیراهن ندارند.
- (۵) دختری با کلاه پرستاری آهارزده و **روپوش** سفید به سفیدی برف با تلفن حرف می‌زد.
- (۶) از شکاف بلوز یقه‌باز **زیرپوش** تور سیاهش را دیدم^۲.
- مولدوان^۳ و همکاران (۲۰۰۴: ۳) نقش معنایی مکان را ارتباط فضایی بین دو هستار و یا یک هستار و یک رویداد می‌داند که شامل جهت هست.
- (د) خاستگاه^۴:

(۷) خانم **اطلس پوش** به سرچایش پشت صندوق برگشته بود^۵.

بررسی‌ها نشان می‌دهند که مقوله دستوری کل ساخت در کلمات مرکب با الگوی $[[X]_{N/ADV} [pu]_{IVPRES}]^6$ اسم و صفت است و این واژه‌ها حامل دو مقوله معنایی کنشگر و ویژگی (انسان، چیز، جاندار غیرانسان و مکان) هستند. لازم به ذکر است که در برخی از این مقوله‌های معنایی تنوعات معنایی متعددی داریم و همچنین، یک واژه می‌تواند به طور همزمان به بیش از یک مقوله تعلق داشته باشد.

الف) نقش معنایی کنشگر:

این نقش معنایی در واژه‌هایی همچون **چکمه پوش**، **خلخال پوش**، **زره پوش**، **کپنک پوش**، **کفن پوش**، **لچک پوش** و **تقاب پوش** دیده شد. در این دسته از کلمات کنش‌پذیر با ستاک حال فعل پوش در هم می‌آمیزد و واژه حاصل از آن عنصر کنشگر را برنمایی کرده و به آن ارجاع می‌دهد. در واقع واژه‌های این طبقه به مفهوم شخصی هستند که عمل پوشیدن را در رابطه با عنصر اول کلمه مرکب انجام می‌دهد. تمامی واژه‌های این دسته می‌توانند در طبقه معنایی ویژگی نیز جای گیرند. طرح‌واره نقش معنایی کنشگر را در زیر مشاهده می‌کنید:

1. <https://dadegan.apll.ir/search?q=%D8%A8%D8%A7%D9%84%D8%A7%D9%BE%D9%88%D8%B4>

2. <https://dadegan.apll.ir/search?q=%D8%B2%DB%8C%D8%B1%D9%BE%D9%88%D8%B4>

3. D. Moldovan

4. source

5. <https://dadegan.apll.ir/search?q=%D8%A7%D8%B7%D9%84%D8%B3%E2%80%8C%D9%BE%D9%88%D8%B4>

۶. عدد ۱ در زیرنویس **pu** بیانگر این است که منظور ستاک حال فعل پوشیدن است. برای واژه‌های مرکب ساخته شده از ستاک پوشاندن از عدد ۲ به عنوان زیرنویس **pu** استفاده می‌شود.

۷. لباس بلند از جنس نمد که ساریان‌ها و چوپان‌ها بر تن می‌کنند.

2) $[[X]_{Ni} [pu]_{IVPRES}]_{Nj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ را می پوشد}]$

- ۸) شاه شاهان پای چکمه پوش را بالای کتف اسیر هندو گذاشت و اجازه فرمود
والرین روی چار دست و پایش سینه خیز پیش بیاید. و پشت چکمه را بوسه بزند!
۹) دایی حامد که همراه کفن پوشان تا بیستون رفته با شنیدن پیروزی مصدق برگشته،
با سر و صورت خاک آلود می گوید: چند دقیقه دیگر می رویم به جست و جوییش.^۲

ب) نقش معنایی ویژگی

این نقش معنایی هستاری را توصیف می کند که عمل پوشیدن را در ارتباط با سازه اول
شرکت کننده در ترکیب نشان می دهد. این نقش معنایی سه زیر بخش دارد: ۱. ویژگی انسان
۲. ویژگی چیز ۳. ویژگی جاندار غیر انسان.

ب-۱) نقش معنایی ویژگی انسان:

در این دست از واژه‌ها، سازه اول، از مقوله اسم، صفت و یا قید است و در ترکیب با ستاک
حال فعل پوشش صفتی به دست می دهد که برای توصیف کنشگری به کار می رود که عمل
پوشیدن را در رابطه با معنی جزء اول ترکیب انجام می دهد. برای این نقش معنایی ۴
زیرطرح‌واره می توان در نظر گرفت:

- 3) $[[X]_{Ni} [pu]_{IVPRES}]_{Aj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ را می پوشد}]$
4) $[[X]_{Ai} [pu]_{IVPRES}]_{Aj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ دارد}]$ ز] ویژگی کسی که پوششی به رنگ SEM_i دارد
5) $[X]_{Ni} [pu]_{IVPRES}p]_{Aj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ می پوشد}]$ ز] ویژگی کسی که لباسی از جنس SEM_i می پوشد
6) $[[X]_{ADVi} [pu]_{IVPRES}]_{Aj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ دارد}]$ ز] ویژگی کسی که پوششی به شیوه/همانند/منسوب به SEM_i دارد

واژه‌های برآمده از زیرطرح‌واره (۳)، اشاره به ویژگی فردی دارند که عنصر اول در
ترکیب را می پوشد. در این واژه‌ها، عنصر اول از مقوله اسم بوده و نقش کنش پذیر را ایفا
می کند. همانطور که پیش تر نیز ذکر شد، تمامی واژه‌هایی که به این دسته تعلق دارند، دارای
نقش معنایی کنشگر نیز هستند.

۱۰) بچه‌های کفن پوش صدایشان از همه بلندتر بود.

1. <https://dadegan.apll.ir/search?q=%DA%86%DA%A9%D9%85%D9%87%E2%80%8C%D9%BE%D9%88%D8%B4>

2. <https://dadegan.apll.ir/search?q=%DA%A9%D9%81%D9%86%E2%80%8C%D9%BE%D9%88%D8%B4%D8%A7%D9%86>

۱۱) مرد... عینک دودی دُور چرمینی زده بود که پشت آن مثل چهره نقاب پوش خراسان هرگز دیده نشده بود^۱.

واژه‌های حاصل از زیرطرح‌واره (۴) که از ترکیب صفت با ستاک پوش به دست آمده‌اند، اشاره به فردی دارد که پوششی به رنگ SEM_i دارد؛ مانند سبزی پوش، سیاه پوش، سرخ پوش، آبی پوش و قرمز پوش. واژه سیاه پوش علاوه بر معنای تحت‌اللفظی که از طرح‌واره (۴) به دست می‌دهد، مجازاً به معنای ویژگی کسی است به نشانه عزاداری لباس سیاه بر تن دارد.

۱۲) مرد سبزی پوش با کمال دقت به او نگاه می‌کرد.

۱۳) بر سر یکی از سواران سیاه پوش تاخت و به یک ضربت کاری او را از پشت قاطر به خاک انداخت.

واژه‌هایی که از زیرطرح‌واره (۵) حاصل می‌شوند، اشاره به فردی دارند که پوششی از جنس SEM_i دارد. مانند: /بریشم پوش، اطلس پوش، خزی پوش و گلیم پوش. واژه گلیم پوش علاوه بر معنای تحت‌اللفظی خود با معنای مجازی فقیر و تهی دست نیز مفهوم‌سازی می‌شود.

۱۴) پیر گلیم پوش برهنه دوش را هر یک مرحبا گفت^۲.

۱۵) خانم اطلس پوش به سر جایش پشت صندوق برگشته بود^۳.

در زیرطرح‌واره (۶)، واژه‌هایی از مقوله قید با ستاک پوش ترکیب شده‌اند و صفتی را ساخته‌اند که اشاره به فردی دارند که پوششی به شیوه / همانند / منسوب به SEM_i دارد. مانند: برهنه پوش^۴، خوش پوش، زنده پوش، ساده پوش، ملی پوش، شیک پوش، زن پوش و مرد پوش.

۱۶) دایی با عصا راه می‌رفت اما شیک پوش بود.

1. <https://dadegan.apll.ir/search?q=%D9%86%D9%82%D8%A7%D8%A8%E2%80%8C%D9%BE%D9%88%D8%B4>

2. <https://dadegan.apll.ir/search?q=%DA%AF%D9%84%DB%8C%D9%85%E2%80%8C%D9%BE%D9%88%D8%B4>

3. <https://dadegan.apll.ir/search?q=%D8%A7%D8%B7%D9%84%D8%B3%E2%80%8C%D9%BE%D9%88%D8%B4>

4. کسی که لباس‌های باز و برهنه می‌پوشد.

۱۷) تنگ‌دست‌ترین مردم آن روستا **ژنده‌پوش** بی‌سروپایی بود که بیشه‌ای نداشت.

۱۸) این مردم مردمی هستند تیزهوش و سخت‌کوش و **ساده‌پوش** و زیرک.

با توجه به طرح‌واره‌هایی که بیانگر ویژگی انسان هستند، می‌توان آن‌ها را ذیل طرح‌واره‌ای انتزاعی تر قرار داد:

7) $[[X]_{N/A/ADV}i [pu]_{IVPRES}]_{Aj} \leftrightarrow SEM_i$ را انجام می‌دهد

ب-۲) نقش معنایی ویژگی چیز

این دسته از کلمات مرکب بیانگر ویژگی چیزی هستند که عمل پوشیدن مرتبط با SEM_i روی آن انجام می‌شود. مانند شب‌پوش، سان‌پوش و تک‌پوش. واژه‌های شب‌پوش و سان‌پوش^۱ بیانگر ویژگی لباسی هستند که در زمان و یا رویداد خاصی پوشیده می‌شوند.^۲ واژه تک‌پوش نیز اشار به لباسی دارد که به صورت تکی پوشیده می‌شود.

۱۹) هر روز ده تا از بچه‌ها می‌رفتند سراغ حجره حاجی آقا و از روز بعد تعداد گالش‌های **تک‌پوش** زیاد می‌شد.

از آنجایی که رویکرد صرف ساخت‌نگرشی پایین به بالا نسبت به فرایندهای واژه‌سازی دارد، برای تشکیل طرح‌واره‌های انتزاعی لازم است موارد عینی درخور توجهی مشاهده گردد. به عبارتی، اگر فقط تعداد معدودی واژه از نوع خاصی در واژگان یک زبان وجود داشته باشند، سخنگوی زبان طرح‌واره‌های از آن‌ها انتزاع نخواهد کرد. بر این اساس برای این سه واژه نیز به دلیل نداشتن زایایی و فراوانی کافی، زیرطرح‌واره مستقلی شکل نمی‌گیرد. این واژه‌ها، مواردی از نمون‌یافتگی^۳‌های انتزاعی‌ترین طرح‌واره حامل نقش معنایی ویژگی هستند و مستقیماً ذیل آن قرار می‌گیرند.

۱. کت نظامی با دکمه‌های فلزی است که معمولاً روی آن کمربند چرمی یا حمایل بسته می‌شود و عموماً در تشریفات و مراسم

رسمی می‌پوشند (آنچه در سان می‌پوشند). برای این واژه هیچ جمله شاهدهی پیدا نشد.

۲. برای واژه شب‌پوش هیچ شاهد غیر شعری در قرن معاصر پیدا نشد.

ب-۳) نقش معنایی ویژگی جاندار غیرانسان

این نقش معنایی دلالت بر ویژگی جاندار غیرانسان دارد که پوششی طبیعی برای گیاهان و حیوانات به شمار می‌رود. مانند کرک پوشش. در اینجا نیز به دلیل نداشتن زیایبی و فراوانی کافی، زیرطرح‌واره مستقلی شکل نمی‌گیرد و مستقیماً ذیل انتزاعی‌ترین طرح‌واره حامل نقش معنایی ویژگی قرار می‌گیرد.

۲۰) قارچ کرک پوش

ب-۴) نقش معنایی ویژگی مکان:

واژه‌های این گروه مکانی را توصیف می‌کنند که با SEM_i پوشیده شده باشد. مانند لاله پوش، شن پوش، برف پوش، چمن پوش، خزه پوش، خس پوش و شقایق پوش. در این واژه‌ها پوشش از نوع طبیعی است و کنشگر انسانی دخالتی در ایجاد این پوشش ندارد.

8) [z] ویژگی جایی که با SEM_i پوشیده شده باشد] ↔ [X]_{Ni} [puʃ]_IVPRES] A_j

۲۱) در این جاده برف پوش خیلی‌ها فقط توی عوالم خیال به خانه‌هاشان برمی‌گردند.

۲۲) یوسف در طول راه شن پوش قدم‌زنان می‌رفت و بازمی‌گشت.

با توجه به طرح‌واره‌هایی که بیانگر ویژگی هستند، می‌توان آن‌ها را ذیل طرح‌واره‌ای انتزاعی‌تر قرار داد:

9) [z] ویژگی هستاری که با SEM_i پوشیده شده باشد] ↔ [X]_{N/A} ADV_i [puʃ]_IVPRES] A_j

۲-۴) صورت‌های ساخته شده با ستاک حال پوش از فعل پوشاندن

فعل پوشاندن صورت سببی فعل پوشیدن است. ستاک حال پوش از فعل پوشاندن می‌تواند با واژه‌هایی از سه مقوله دستوری اسم، صفت و قید ترکیب شود. در این گروه از واژه‌ها رابطه دستوری بین جزء اول و دوم به دو صورت برقرار است:

الف) مفعول مستقیم: در واژه‌هایی هم‌چون خطا پوش، عیب پوش و راز پوش کلمات خطا، عیب و راز مفعول مستقیم ستاک فعل پوشاندن هستند.

ب) مفعول غیرمستقیم: در واژه‌هایی هم‌چون دست پوش، کجاوه پوش و نی پوش کلمات دست، کجاوه و نی مفعول غیرمستقیم ستاک فعل پوشاندن هستند.

جزء غیر فعلی در این مجموعه از واژه‌ها سه نقش معنایی کنش‌پذیر، ویژگی و مکان را دارد:

الف) کنش‌پذیر:

۲۳) خواجه ناگاه به خاطرش افتاد نکند چراغ بی سرپوش مانده باشد.

ب) ویژگی:

۲۴) باغچه سبزپوش.

ج) مکان:

۲۵) کف‌پوش سالن سرامیک سفید بود.

بررسی‌ها نشان می‌دهند برون‌داد حاصل از الگوی [X]_{N/ADV} [pu]_{2VPRES} از مقوله‌های دستوری اسم و صفت هستند. این واژه‌ها حامل سه نقش معنایی کنشگر، ویژگی (انسان، چیز و جاندار غیرانسان) و ابزار هستند. یادآوری می‌شود که در برخی از این مقوله‌های معنایی تنوعات معنایی متعددی داریم و همچنین، یک واژه می‌تواند به طور همزمان به بیش از یک مقوله تعلق داشته باشد.

الف) نقش معنایی کنشگر:

واژه‌های این طبقه کنشگری را برنمایی می‌کنند که عمل پوشاندن را در رابطه با معنی جزء اول کلمه مرکب انجام می‌دهد. این نقش معنایی را می‌توان در ۵ واژه *بال‌پوش*^۱، *برون‌پوش*^۲، *بال‌پوش*^۳، *دان‌پوش*^۴ و *درون‌پوش*^۵ مشاهده کرد که همگی مصوب فرهنگستان زبان هستند^۶ و بر عضوی از یک گیاه و یا حیوان دلالت دارند که به طور طبیعی و بدون دخالت انسان (یا کنشگر باراده) عضو دیگری از گیاه و یا حیوان را می‌پوشانند. طرح‌واره این نقش معنایی را در زیر مشاهده می‌کنید:

۱. در بدن حشرات به هریک از دو بال نسبتاً ضخیمی که در جلوی بال اصلی قرار گرفته و آن را سپروار از گزند مصون می‌دارند *بال‌پوش* (elytron) می‌گویند.
۲. پوشش و یا بخش بیرونی هاگ یا دانه گرده (exine)
۳. پوشش برگ مانند بالال (corn husk)
۴. پوسته بیرونی دانه (hull)
۵. بخش درونی پوشش هاگ یا دانه گرده که زیر برون‌پوش قرار دارد (intine)
۶. واژه‌هایی بسیاری هستند که می‌توانند در این طبقه قرار بگیرند، اما از آنجایی که در این پژوهش فقط به واژه‌هایی پرداخته شده که عنصر اول شرکت‌کننده در ترکیب واژه ساده است؛ واژه‌هایی همچون *هاگینه‌پوش*، *جوانه‌پوش* و *تخمک‌پوش* و ... از پژوهش کنار گذاشته شده‌اند.

z [پوششی طبیعی که SEM_i را می پوشاند] ↔ [X]_{Ni} [pu]_{2VPRES}]_{Nj} (10).....

۲۶) **بال پوشش ها** از نظر شکل، اندازه و بافت بسیار متنوع هستند، معمولاً در قسمت جلو موازی یکدیگر هستند ولی در قسمت عقب منحنی و باریک می شوند، گاهی تخم مرغی و یا نیم دایره هستند^۱.

ب) نقش معنایی ویژگی

این نقش معنایی هستاری را توصیف می کند که عمل پوشاندن را در ارتباط با سازه اول شرکت کننده در ترکیب نشان می دهد. این نقش معنایی سه زیر بخش دارد: ۱. ویژگی انسان ۲. ویژگی چیز ۳. ویژگی مکان.

ب-۱) نقش معنایی ویژگی انسان

واژه هایی مانند **خطا پوش**، **عیب پوش**، **راز پوش**، **گناه پوش**، **پرده پوش**^۲، **چشم پوش** و **غیب پوش** صفت های مرکب توصیف کننده شخصی هستند که چشمش را در مورد عنصر اول در ترکیب می پوشاند و یا می بندد. این واژه ها حاصل فرایند بسط مجازی معنای فعل پوشاندن است. به عبارت دیگر، فعل پوشاندن مجازاً در معنای پنهان ساختن نیز به کار می رود (زیرا وقتی چیزی را می پوشانیم به نوعی آن را پنهان و دور از دید می کنیم) و هنگامی که ستاک پوش در این معنا با اسم های انتزاعی از قبیل **خطا**، **گناه** و **راز** ترکیب می گردد زیر طرح واره جدیدی به شبکه معنایی ستاک اضافه می شود:

z [ویژگی کسی که SEM_i را می پوشاند] ↔ [X]_{Ni} [pu]_{2VPRES}]_{Aj} (11)

۲۷) با خلق مدارا کن و عیب پوش باش.

۲۸) درویش همیشه پرده پوش اسرار است.

۲۹) جوانی است راز پوش و ساکت و آرام که صبور و بردبار است.

ب-۲) نقش معنایی ویژگی چیز:

کلمات مرکبی که حامل این نقش معنایی هستند، به ویژگی چیزی اشاره می کنند که با

1. <http://entomologist.parsiblog.com/Posts/40/>

۲. رازنگه دار

پوششی از جنس عنصر اول ترکیب پوشانده شده باشد. مانند: *طلاپوش*، *آهن‌پوش*، *پولادپوش*، *زره‌پوش*، *نقره‌پوش*، *عایق‌پوش*^۱ و *یاقوت‌پوش*. زیر طرح‌واره این نقش معنایی در زیر مشاهده می‌کنید:

12) $[[X]_{Ni} [pu]_{2VPRES}]_{Aj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ پوشانده باشند}]$

۳۰) هنگام ورود لنگه در بزرگ را که *نقره‌پوش* بود، می‌بوسیدیم^۲.

۳۱) *طلاپوش* در مورد جلدهایی به کار برده می‌شود که جلد اندوده به زر می‌گردد^۳.

۳۲) ما تصمیم گرفتیم سوار واگن *زره‌پوش* بشویم.

ب-۳) نقش معنایی ویژگی مکان

در این طبقه از واژه‌ها، سازه اول، از مقوله اسم و یا صفت است و در ترکیب با ستاک حال فعل پوشش صفتی به دست می‌دهد که توصیف‌کننده مکانی هستند که جزء اسمی ترکیب بر پوششی دلالت دارد که آن مکان را پوشانده است. مانند: *تیرپوش*، *چوب‌پوش*، *حصیرپوش*، *کاه‌پوش*، *سفال‌پوش*، *شالی‌پوش*، *کاشی‌پوش*، *گالی‌پوش*، *نی‌پوش* و *سیاه‌پوش*. زیر طرح‌واره این نقش معنایی را در زیر مشاهده می‌کنید:

13) $[[X]_{N/ADJi} [pu]_{2VPRES}]_{Aj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ پوشیده باشند}]$

۳۳) تا چشم کار می‌کرد، بام‌های *سفال‌پوش* و دودکش از دریچه دیده می‌شد.

۳۴) مردم آستین‌ها را بالا زده‌اند، برای خودشان کلبه‌های *گالی‌پوش* و کوخ‌هایی با

شاخ و برگ درختان ترتیب داده‌اند.

۳۵) در آستانه محرم حسینی شهرها *سیاه‌پوش* و بیرق‌های عزاداری به احترام سید و

سالار شهیدان برافراشته شد^۴.

۱. رسانایی که با عایقی مانند پلاستیک پوشانده شده است تا از نشت جریان یا اتصال کوتاه جلوگیری شود.

2. <https://dadegan.apll.ir/search?q=%D9%86%D9%82%D8%B1%D9%87%E2%80%8C%D9%BE%D9%88%D8%B4>

3. <https://dadegan.apll.ir/search?q=%D8%B7%D9%84%D8%A7%D9%BE%D9%88%D8%B4>

4. <https://www.iribnews.ir/fa/news/3188270/>

از میان واژه‌های بالا، تنها در واژه سیاه‌پوش مقوله نحوی سازه اول برخلاف دیگر ترکیب‌های این الگو، صفت است. اما مقوله نحوی واژه مرکب حاصل در هر حال صفت است. این تفاوت را می‌توان با سازوکار تقریب و وراثت پیش‌فرض^۱ تبیین کرد. هنگامی که مقوله یک ساخت تغییر نکند می‌توان با قائل بودن به مفهوم وراثت پیش‌فرض و همچنین سازوکار تقریب، اینگونه فرآورده‌هایی که دارای معنایی مشترک هستند را در همین زیر طرح‌واره در نظر گرفت. براساس فرایند تقریب، ارتباط بین یک الگوی ساخت‌واژی و نوواژه ساخته‌شده براساس آن الگو یک به یک و متناظر نیست. وراثت پیش‌فرض نیز به این مسئله می‌پردازد که لزوماً تمامی مشخصات یک گره مشرف به گره پایین‌تر به ارث نمی‌رسند و در هنگام واژه‌سازی همواره امکان جایگزینی ویژگی‌های پیش‌بینی‌نشده با ویژگی‌های پیش‌فرض طرح‌واره وجود دارد. بنابراین، به‌رغم تفاوت مقوله نحوی سازه اول در واژه سیاه‌پوش، ساخت این واژه با مشکل مواجه نمی‌شود و این ترکیب در کنار سایر ترکیب‌های این دسته در واژگان ذهنی سخن‌گویان زبان فارسی مستقیماً ذیل همین طرح‌واره جای می‌گیرد.

با توجه به طرح‌واره‌هایی که بیانگر ویژگی هستند، می‌توان آن‌ها را ذیل طرح‌واره‌ای انتزاعی‌تر قرار داد:

$$14) [X]_{N/Ai} [pu]_{2VPRES} Aj \leftrightarrow [SEM_i \text{ را می‌پوشاند}] \leftrightarrow z$$

ج) نقش معنایی ابزار

این نقش معنایی، اشاره به ابزاری دارد که به کمک آن هستاری پوشانده می‌شود. مانند: دیوارپوش، کف‌پوش، بام‌پوش، پنجره‌پوش، خوان‌پوش، درپوش و گورپوش. زیر طرح‌واره نقش ابزار را در زیر مشاهده می‌کنید.

$$15) [X]_{Ni} [pu]_{2VPRES} Nj \leftrightarrow [SEM_i \text{ با آن می‌پوشاند}] \leftrightarrow z$$

1. default inheritance

۲. لانگاکر (۱۹۸۷: ۶۹) چنین ساز و کاری را تحت عنوان «مجوز ناقص» مطرح کرده است و چنین استدلال می‌کند که نیازی نیست موارد منفرد به یک طرح‌واره برای دریافت مجوز تولید از طرف آن طرح‌واره و پذیرش از سوی جامعه زبانی به طور کامل از ویژگی‌های آن طرح‌واره تبعیت کنند.

۳۶) درپوش چاه

۳۷) کف‌پوش سالن سرامیک سفید بود.

برای طرح‌واره بالا می‌توان زیرطرح‌واره‌ای را در نظر گرفت که دلالت بر ابزاری دارد که نوعی پوشش و لباس برای انسان و یا حیوان به شمار می‌رود که بدن و بخشی از بدن را می‌پوشاند. مانند: سرپوش، دست‌پوش، ساق‌پوش، تن‌پوش، سینه‌پوش، کپل‌پوش، کفل‌پوش، کله‌پوش، گردن‌پوش، یال‌پوش، چشم‌پوش، گوش‌پوش، بالا‌پوش، پایین‌پوش، زیرپوش و روپوش

16) [پوششی.لباسی که بدن و یا بخشی از بدن را (در جهت) SEM_i می‌پوشاند] ↔ [[X]_{N/ADV} pu]_{2VPRES}]

۳۸) نوزده سال آزرگار است که با همین تن‌پوش زندگی می‌کنم.

۳۹) مادر کلاه پوستی سرش بود... و دست‌هایش توی دست‌پوش بود^۱.

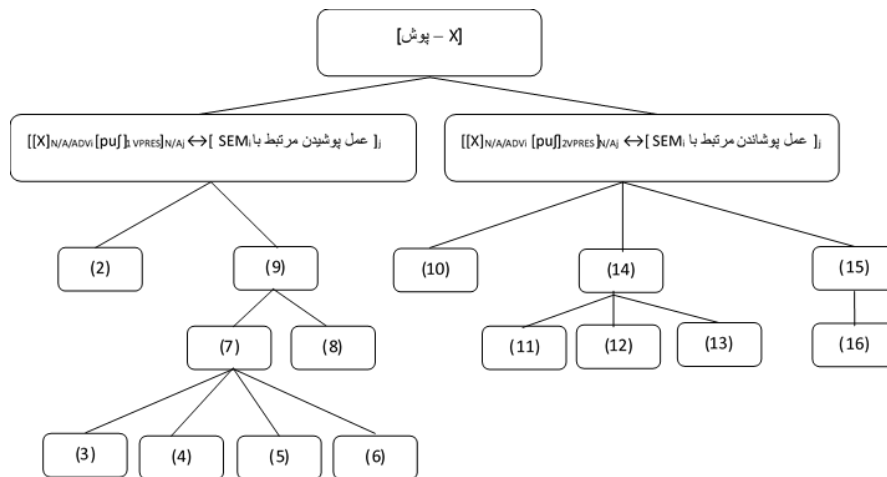
۴۰) رفت روپوشش را کند و دستش را ضدعفونی کرد.

۴۱) از هرجایی بود، بالا‌پوش و زیرپوشی برای میهمان ناخوانده خود دست و پا کردند

در واژه‌های، بالا‌پوش، پایین‌پوش، زیرپوش و روپوش سازه اول شرکت کننده در ترکیب بر خلاف سایر واژه‌ها، از مقوله قید است. این تفاوت با سازوکار تقریب و وراثت پیش‌فرض قابل تبیین است.

در زیر شبکه طرح‌واره‌ای-ساختی ستاک پوش را می‌توان به صورت شکل ۲ ترسیم کرد. البته در این نمودار به دلیل کمبود فضا، به جای هر (زیر)طرح‌واره شماره آن را درج کرده‌ایم.

1. <https://dadegan.apll.ir/search?q=%D8%AF%D8%B3%D8%AA%E2%80%8C%D9%BE%D9%88%D8%B4>



شکل ۲ شبکه‌طرح‌واره‌ای - ساختی ستاک پوش

چندمعنایی زیرطرح‌واره‌های ستاک «پوش»

یکی از دلایل چندمعنایی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال پوش این است که ستاک یاد شده هم به صورت گذرا و هم به صورت سببی به کار می‌رود و در نتیجه دو ساختار موضوعی متفاوت دارد. پوش در حالت گذرا با مصدر پوشیدن و در حالت سببی با مصدر پوشاندن در ارتباط است و ساختار موضوعی آن‌ها را وارد الگوهای واژه‌سازی متفاوتی می‌کند.

عامل دوم چندمعنایی در واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال پوش فرایند بسط مجازی است. استعاره و مجاز به عنوان فرایندهایی شناختی که موجب بسط معنایی واژه‌ها می‌شوند در چندمعنایی واژه‌های مشتق و مرکب نیز نقش ایفا می‌کنند (پانترا^۱ و ترنبرگ^۲، ۲۰۰۲).

علاوه بر دو عامل ذکر شده، عامل حذف^۳ نیز به عنوان یکی از دلایل چندمعنایی در واژه‌های مرکب (رینر^۴، ۲۰۱۱)، می‌تواند از عوامل مؤثر بر چندمعنایی واژه‌های مختوم به ستاک حال پوش باشد. حذف موصوف موجب می‌شود که صفت همراه آن کاربرد اسمی

1. K. Panther
2. L. Thornburg
3. ellipsis
4. F. Rainer

پیدا کند. برای مثال، وقتی که در گروه اسمی *بازیکن ملی پوش*، اسم *بازیکن* در اثر کثرت استفاده یا میل به کم‌کوشی حذف گردد، صفت *ملی پوش* می‌تواند به‌تنهایی به‌عنوان اسم به کار رود و نشانه جمع نیز بگیرد، مانند *ملی پوشان ایران* (که معادل «بازیکنان ملی پوش ایران» است).

رینر (۲۰۱۱) و لوشوتسکی^۱ و رینر (۲۰۱۱) وام‌گیری^۲ را نیز در کنار استعاره و حذف از جمله عوامل مؤثر بر چندمعنایی واژه‌های مشتق یا مرکب در نظر گرفته‌اند. به منظور بررسی عامل وام‌گیری بر پیدایش چندمعنایی واژه‌های مرکب مختوم به پوش، چند نمونه از واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی را که حاوی این ستاکاند در جدول زیر ارائه کرده‌ایم.

جدول ۱. واژه‌های مرکب مختوم به «پوش»، مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی

واژه انگلیسی	واژه مصوب فارسی
grave cover, grave slab	گورپوش (سنگی که برای پوشاندن روی گور به کار می‌رود)
earmuff	گوش‌پوش (نوعی گوش‌بان که لاله گوش را به‌طور کامل می‌پوشاند)
chafer	طوقه‌پوش (نواری مرکب از لاستیک و رسن که طوقه تیر را می‌پوشاند و آن را از ساییدگی محافظت می‌کند)
hull	دان‌پوش (پوسته بیرونی دانه)
indusium	هاگینه‌پوش
elytron	بال پوش

واژه‌های ارائه‌شده در جدول بالا در واقع نوعی ترجمه قرضی معادل‌های انگلیسی خود به شمار می‌روند. واژه *گورپوش* متعلق به طرح‌واره (۱۵) و *گوش‌پوش* متعلق به طرح‌واره (۱۶) هستند که قبلاً آن را بررسی کردیم. بنابراین، این واژه‌ها زیرطرح‌واره جدیدی به شبکه طرح‌واره‌ای ستاک پوش نمی‌افزایند، بلکه براساس طرح‌واره‌های از پیش موجود ساخته شده‌اند. اما واژه‌های مربوط به زیرطرح‌واره (۱۰)، همچون *دان‌پوش* و *بال‌پوش* را باید متعلق به زیرطرح‌واره جدیدی دانست. این واژه‌ها دلالت بر عضوی از یک گیاه و یا حیوان دارند که به‌طور طبیعی و بدون دخالت انسان (یا کنشگر باراده) عضو دیگری از گیاه را

1. H. Luschützky
2. borrowing

می‌پوشاند؛ اما واژه‌های حاصل از طرح‌واره‌های شماره (۱۵) و (۱۶) دلالت بر چیزی دارند که توسط انسان برای پوشاندن چیز دیگر به کار می‌روند، مانند دیوارپوش، و از این منظر با آن‌ها متفاوت هستند. بر این اساس وام‌گیری نیز یکی از عوامل مؤثر بر چندمعنایی واژه‌های مختوم به ستاک پوش به شمار می‌رود.

۵ نتیجه‌گیری

در این پژوهش واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال پوش در چارچوب نظریه صرف ساخت (بوی، ۲۰۱۰، ۲۰۱۵) مورد تحلیل قرار گرفتند. بررسی داده‌های پژوهش نشان داد ستاک حال پوش می‌تواند با واژه‌هایی از مقوله‌های دستوری متفاوت شامل اسم، صفت و قید ترکیب شود. در این ترکیب‌ها، پوش می‌تواند ستاک حال دو فعل متفاوت پوشیدن و دیگری پوشاندن باشد که فارسی‌زبانان براساس تجربیات و دانشی که از دو عمل پوشیدن و پوشاندن دارند، طرح‌واره خاصی از این دو فعل در ذهن خود ساخته‌اند. واژه‌های مرکب ساخته شده با ستاک حال پوش، به معنای پوشیدن در دو مقوله معنایی کنشگر و ویژگی (انسان، جاندار غیرانسان، چیز و مکان) قرار می‌گیرند. واژه‌های مرکب ساخته شده با ستاک حال پوش، به معنای پوشاندن در سه مقوله معنایی کنشگر، ویژگی (انسان، جاندار غیرانسان، چیز و مکان) و ابزار قرار می‌گیرند. همانطور که پیش‌تر نیز اشاره شد، در برخی از این مقوله‌های معنایی تنوعات معنایی متعددی داریم و همچنین، یک واژه می‌تواند به طور همزمان به بیش از یک مقوله تعلق داشته باشد. نکته دیگر در مورد ستاک پوش این است که این ستاک قابلیت ترکیب با بسیاری از کلمات از زبان‌های دیگر را دارد مانند کلمات ساپورت‌پوش، جین‌پوش و برندپوش که در آن‌ها عنصر ترکیب شونده از زبان انگلیسی است. پس از بررسی هر یک از طرح‌واره‌ها و زیرطرح‌واره‌های مربوطه، شبکه چندمعنایی ستاک پوش ترسیم شد تا رابطه سلسله‌مراتبی بین آن‌ها نشان داده شود (شکل ۲).

در این مقاله استدلال شد که چندمعنایی واژه‌های مختوم به ستاک حال پوش ناشی از چند عامل مختلف است که یکی از آن‌ها تناوب این ستاک در مصدرهای فعل پوشیدن و پوشاندن است که دو ستاک مجزا محسوب می‌شوند. دومین عامل عبارت است از بسط استعاری معنای پوشاندن که در برخی واژه‌ها معادل با پنهان ساختن و افشا نکردن است و نه پوشاندن فیزیکی. سومین عامل حذف موصوف است که موجب می‌شود صفت همراه

آن به اسم تبدیل شود. عامل چهارم وام‌گیری است که در برخی از واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی دیده می‌شود و منجر به تنوع معنایی واژه‌های مختوم به پوش شده است.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- ایمانی، آوا و عادل رفیعی (۱۳۹۸ الف). «چندمعنایی ترکیبات «چشم»: رویکرد صرف ساخت». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. دوره ۱۱۹، ش ۲، ۱۴۰-۱۱۵.
- ایمانی، آوا و عادل رفیعی (۱۳۹۸ ب). «تحلیلی ساخت محور از ترکیبات نام اندام «سر» در زبان فارسی». *زبان‌پژوهی*. س ۱۱، ش ۳۳، ۱۲۹-۱۵۹.
- ایمانی، آوا و عادل رفیعی و محمد عموزاده (۱۳۹۷). «تحلیلی ساخت محور از ترکیبات نام اندام «دل» در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبانی*. س ۹، ش ۲، ۴۴-۲۳.
- بهرامی خورشید، سحر و روزبهان یزدانی مقدم (۱۳۹۹). «چندمعنایی در ترکیب‌های دارای ساخت [X be-VPRES]: تحلیلی در چارچوب نظری صرف ساخت». *پژوهش‌های زبانی*. س ۱۲، ش ۱، ۴۷-۲۷.
- بیات، معصومه (۱۴۰۰). *بررسی چندمعنایی در واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال «دار»، «ساز» و «گیر» از منظر صرف ساخت*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس. تهران.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۳). *فرهنگ توصیفی صرف*. تهران: نشر علمی.
- رزم‌دیده، پریا و سارا خیرمند (۱۴۰۰). «چندمعنایی واژه‌های پیچیده مختوم به «نامه» در چارچوب صرف ساختی». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. س ۱۲، ش ۲، ۹۸-۵۹.
- صادقی، علی‌اشرف و زهرا زندی مقدم (۱۳۹۱). «فرهنگ املائی خط فارسی». تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۶). «ترکیب در زبان فارسی (۱)». *نامه فرهنگستان*. س ۹، ش ۳۵، ۱۹۶-۱۸۶.
- ظهرایی، فاطمه و حسین رفیعی (۱۴۰۱). کلمات مرکب مختوم به ستاک گذشته فعل از منظر صرف ساختی: مورد ستاک «بست». *جستارهای زبانی*. آماده انتشار.
- قندی، سعیده و سحر بهرامی خورشید و مصطفی عاصی و حیات عامری (۱۴۰۱). «نگرشی نو به شمار واژه‌های مرکب در زبان فارسی: رویکرد صرف ساخت». *جستارهای زبانی*. آماده انتشار.
- کشانی، خسرو (۱۳۷۲). *فرهنگ فارسی زانسو*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- عظیم‌دخت، ذلیخا (۱۳۹۸). «بررسی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال از منظر صرف ساختی». رساله دکتری زبان‌شناسی. دانشگاه اصفهان. اصفهان.

- Booij, G. (2013). *Morphology in Construction Grammar*. *The Oxford Handbook of Construction Grammar*. T. Hoffmann & G. Trousdale (eds.), Oxford: Oxford University Press, 255-274.
- Booij, G. (2015). *Inheritance and motivation in Construction Morphology*. *Default inheritance*. N. Gisborne & A. Hippisley (eds.), Oxford: Oxford University Press.
- Booij, G. (2016). "Construction Morphology". *The Cambridge Handbook of Morphology*. A. Hippisley & G.T. Stump (eds.), Cambridge: Cambridge University Press, 424-448.
- Booij, G. (2018). *The Construction of Words: Advances in Construction Morphology*. Cham: Springer.
- Goldberg, A.E. (1995). *Constructions: A Construction Grammar approach to argument structure*. Chicago: University of Chicago Press.
- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar: Theoretical Prerequisites*. Stanford, CA: Stanford University Press
- Luschützky, H. Ch., & F. Rainer (2011). *Agent-noun polysemy in cross-linguistic perspective*. *Language Typology and Universals* 64(4), 287-338.
- Moldovan, D. et al, (2004); *Models for the Semantic Classification of Noun Phrases*.
- Rainer, F. (2011). *The agent- instrument- place "polysemy" of the suffix -TOR in Romance*. *Language Typology and Universals Persian Academy letter (special issue)* 1, 5-12.
- Panther, K. & Thornburg, L. (2002). *The roles of metaphor and metonymy in English -er nominal*. in: Dirven, René & Pörings, Ralf (eds.), *Metaphor and metonymy in comparison and contrast*. Berlin/New York: Mouton de Gruyter, 279-319.

پیوست

واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال فعل «پوش»

آب پوش، ابریشم پوش، ازرق پوش، آستین پوش، آسمان پوش، اطلس پوش، آلومینیوم پوش، آتن پوش، آهن پوش، بافت پوش، بافته پوش، بالاپوش، بال پوش، بام پوش، برف پوش، برندپوش، برهنه پوش، برون پوش، بلال پوش، پاپوش، پایین پوش، پرده پوش، پنجره پوش، پوست پوش، پیرایه پوش، پیروزه پوش، تاج پوش، تخت پوش، تخته پوش، تخمک پوش، تک پوش، تن پوش، تیر پوش، جبه پوش، جرم پوش، جوانه پوش، جوشن پوش، چادر پوش، چکمه پوش، چمن پوش، چوب پوش، حصیر پوش، حله پوش، خاک پوش، خاکستری پوش، خام پوش، خرقه پوش، خزه پوش، خس پوش، خشن پوش، خطا پوش، خلخال پوش، خوان پوش، خوانچه پوش، خوش پوش، دان پوش، در پوش، دراعه پوش، درع پوش، درون پوش، درویش پوش، دست پوش، دلق پوش، دوخته پوش، دوربین پوش، دیبا پوش، دیوار پوش، راز پوش، راست پوش، رنگ پوش، رو پوش، روشن پوش، روی پوش، ریشه پوش، زرق پوش، زره پوش، زن پوش، زیر پوش، ژنده پوش، ساده پوش، ساق پوش، ساقه پوش، سان پوش، سایه پوش، سبزه پوش، ستر پوش، سر پوش، سرخ پوش، سرمه ای پوش، سغری پوش، سفال پوش، سفید پوش، سلاح پوش، سمور پوش، سنجاب پوش، سنگ پوش،

سیاه‌پوش، سیم‌پوش، سینه‌پوش، سیه‌پوش، شالی‌پوش، شب‌پوش، شعله‌پوش، شقایق‌پوش، شکلات‌پوش، شن‌پوش، شولاپوش، شیک‌پوش، صوف‌پوش، طاقچه‌پوش، طره‌پوش، طلاپوش، طوقه‌پوش، عایق‌پوش، عرق‌پوش، عودی‌پوش، عورت‌پوش، عیب‌پوش، غیب‌پوش، فنج‌پوش، قاقم‌پوش، قصب‌پوش، کله‌پوش، کاشی‌پوش، کپک‌پوش، کپل‌پوش، کپنک‌پوش، کجاوه‌پوش، گُرک‌پوش، کف‌پوش، کفل‌پوش، کفن‌پوش، گالی‌پوش، گرم‌پوش، گل‌پوش، گلیم‌پوش، گناه‌پوش، گهواره‌پوش، گوش‌پوش، لاله‌پوش، لباس‌پوش، لچک‌پوش، لعل‌پوش، مجمعه‌پوش، ملی‌پوش، نطعی‌پوش، نقاب‌پوش، نقره‌پوش، نی‌پوش، یاقوت‌پوش، یال‌پوش

استناد به این مقاله: بخشی‌پور، آمنه؛ عامری، حیات؛ بهرامی‌خورشید، سحر. (۱۴۰۱). چندمعنایی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال پوش در زبان فارسی: صرف ساخت. زبان و زبان‌شناسی ۱۸(۳۶)،

doi: 10.30465/lsi.2023.45518.1686 .۳۲۱-۲۹۵